

نقد و بررسی کتاب برابری و جانب‌داری

سیدرضا موسوی*

چکیده

برابری و جانب‌داری از آثار تامس نیگل فیلسوف آمریکایی صرب‌تبار است، که در حوزه فلسفه سیاسی نگاشته شده است. وی در این کتاب می‌کوشد بین خیرات شخصی و غیرشخصی چشم‌اندازی از یک تعامل منطقی ایجاد کند و گره اخلاقی جانب‌داری بین این دو مفهوم را در اندیشه و عمل بگشاید. در حوزه عمل تأکید نیگل بیش‌تر بر جنبه‌های اقتصادی برابری شهروندی است تا جنبه‌های فرهنگی، سیاسی، و اجتماعی آن. در این مقاله، نقد و بررسی کتاب نیگل در سه بخش اصلی انجام شده است؛ نخست، صورت و ساختار ظاهری کتاب بررسی شده و سپس به نیگل و کتابش در فلسفه سیاسی دوران مدرن پرداخته‌ایم. در پایان محتوای اثر را تحلیل و دستاورد کتاب نیگل را در دفاع از مکتب بی‌طرفی مخصوصاً با توجه به نگرش اقتصادی وی ارزیابی کرده‌ایم. تلاش نیگل مبتنی بر واکاوی مشکلات بین چشم‌اندازهای شخصی و غیرشخصی به صورت عام و هم‌چنین به صورت خاص در زمینه نابرابری‌های اقتصادی و اجتماعی با پیش‌فرض‌های بی‌طرفی برابری‌طلبانه است؛ البته این تلاش‌ها به راه‌حل شخصی منتهی نمی‌شود.

کلیدواژه‌ها: برابری، جانب‌داری، بی‌طرفی، لیبرالیسم، نیگل، رالز.

* دکترای علوم سیاسی، استادیار، عضو هیئت علمی دانشگاه تهران، s_rezamousvi@ut.ac.ir

تاریخ دریافت: ۱۳۹۷/۱۰/۲۹، تاریخ پذیرش: ۱۳۹۸/۰۴/۱۶

۱. مقدمه

تکثرگرایی (pluralism) یکی از مهم‌ترین ویژگی‌های دموکراسی لیبرال است که فیلسوفان این نحله فکری به آن مباحث می‌کنند، اما در چند دهه اخیر، ویژگی مزبور موجب دل‌مشغولی آن‌ها شده، زیرا امنیت، ثبات، و مشروعیت را در چنین جوامعی در معرض تهدید قرار داده است. از این رو، برخی از اندیشمندان علوم سیاسی با طرح نظریه «بی‌طرفی» معتقدند که در بین نظریه‌های فلسفی، اخلاقی، و دینی گوناگون در غرب، باید نظریه‌ای تدوین کرد که محور مشترکی در بین همه این نظریه‌ها باشد تا همه به آن گردن نهند و بدین ترتیب هم تکثرگرایی حفظ شود و هم از تشتت آرا در مسائل مهم و سرنوشت‌ساز جلوگیری شود. اولین و البته مهم‌ترین فیلسوفی که نظریه بی‌طرفی را ارائه کرد جان رالز بود. نظریه وی موسوم به لیبرالیسم سیاسی یکی از مهم‌ترین نظریه‌های ناظر به بی‌طرفی (neutrality) است.

پس از چاپ اولین کتاب رالز، یعنی *نظریه‌ای در باب عدالت*، در نقد و بررسی این اثر و نظریه ارائه شده در آن آثار فراوان، متنوع، و بدیعی به وجود آمد که برخی در حمایت و برخی در انتقاد از آن بود. یکی از صاحبان این آثار که خود بعدها از فیلسوفان پرآوازه شد تامس نیگل (Thomas Nagle)، شاگرد رالز، بود. وی فیلسوف آمریکایی صرب‌تبار، استاد دانشگاه نیویورک، و حوزه اصلی مطالعات او فلسفه ذهن، فلسفه سیاسی، و اخلاق است. در سیاست او نزدیک به رالز است. نیگل چند مقاله و چند کتاب در این باب نگاشته است. *برابری و جانب‌داری* (Nagel ۱۹۹۱) یکی از این آثار است که در ذیل به نقد و بررسی آن می‌پردازیم.

۲. ساختار و صورت کتاب

انتشارات آکسفورد *برابری و جانب‌داری* را در سال ۱۹۹۱ م، در ۲۰۸ صفحه، منتشر کرد و سه سال بعد نیز ترجمه فرانسوی (Nagel ۱۹۹۴) آن راهی بازار شد. اکنون ترجمه فارسی آن با همت جواد حیدری^۱ در ۲۴۰ صفحه از سوی نشر نگاه معاصر چاپ شده است. این ترجمه در قطعی خوش‌دست و انتخاب قلمی چشم‌نواز با کم‌ترین اغلاط تایپی با شمارگان ۱۱۰۰ نسخه منتشر شده است. محتوای کتاب در پانزده فصل شامل مقدمه نویسنده تقسیم‌بندی شده است. این چهارده فصل یا مقاله طی سال‌های ۱۹۸۷ تا ۱۹۹۰ نوشته شده که دو مقاله قبلاً با برخی تغییرات در نشریه‌های تخصصی منتشر شده است. با وجود برخی

ناهم‌گونی‌های ظاهری، مقالات این کتاب حداقل در دو موضوع مشترک‌اند: اول آن‌که، مباحث همه مقالات شامل موضوع بی‌طرفی است. نیگل در تلاش است تا در انتخاب بین چشم‌اندازهای شخصی و غیرشخصی راه‌حلی برای برابری شهروندی بیابد؛ دوم این‌که، از پانزده مقاله بیش از نیمی از آن‌ها درخصوص موضوعات اقتصادی است. وی در این مقالات اخیر بر برابری شهروندی، با انتقاد از تبعیض‌های ناورای اقتصادی مخصوصاً در آمریکا، تأکید می‌کند.

یکی از ویژگی‌های مثبت در این کتاب واژه‌نامه انگلیسی به فارسی و فارسی به انگلیسی است که برای استفاده خوانندگان در درک بهتر اثر بسیار مفید است؛ چه این‌که برخی واژه‌های جدید در اثر مذکور نیاز به معادل‌سازی دارد یا این‌که مترجم محترم برخی معادل‌های جدید برای واژگان از قبل ترجمه‌شده را به کار می‌برد که در هر صورت، واژه‌نامه مذکور برای خواننده مفید خواهد بود.

آن‌چه جای خالی آن در ترجمه *برابری و جانب‌داری* محسوس است، توضیحات ضروری مترجم محترم در قالب پانویشت درخصوص برخی گزاره‌ها و دیدگاه‌های نویسنده است. از آن‌جاکه کتاب نیگل اثر یک‌پارچه نیست، بلکه شامل مقاله‌هایی است که طی چند سال و به مناسبت‌های مختلف البته با موضوع مشترک منتشر شده است، مواردی وجود دارد که نویسنده در یک مقاله موضوعی را به صورت اجمال بیان کرده و در مقاله دیگری آن موضوع را به تفصیل توضیح داده است، خواننده که اشراف به کلیات اندیشه نیگل ندارد، در این‌گونه موارد احتمال ابهام و تناقض در اندیشه وی را می‌دهد که با توضیح مترجم می‌توانست قابل‌رفع باشد. برای مثال، در صفحه ۳۰ آمده است:

بی‌طرفی تنها می‌تواند به مجموعه مصیبت‌های انسانی فقط اضطرابات ناشی از تعارضات درونی را اضافه کند و کاهش آن اضطرابات را در زمره اهداف خودش برای همه بگنجاند، اما این امر مسئله را اساساً بدون تغییر برای افراد خاصی رها می‌کند؛ افرادی که اهداف شخصی‌ترشان که با خیر جمعی تعارض دارد به آن شکل تازه‌ای ببخشند (نیگل ۱۳۹۴: ۳۰).

عبارات بالا بیان‌گر مخالفت نیگل با بی‌طرفی یا حداقل انتقاد وی است، اما در فصلی دیگر در صفحه ۸۹ می‌گوید:

به عقیده من، نگرش بی‌طرفانه هم خودش و هم لوازمش شدیداً برابری‌طلبانه است. همین‌طور که گفته‌ام این نگرش از قابلیت ما برای اتخاذ نظرگاهی ناشی می‌شود که ما را

از کیستی مان منتزع و جدا می‌کند، اما ارزش زندگی و به‌روزی هر شخصی را کاملاً تصدیق و تأیید می‌کند (همان: ۸۹).

جمله بالا را اگر در کنار عبارات متعدد نیگل در دفاع از برابری طلبی (egalitarianism) بگذاریم، بی‌طرفی و برابری طلبی لازم و ملزوم یک‌دیگرند و وی یک مدافع بی‌طرفی باید باشد و نه مخالف آن، اما این نتیجه با آنچه نیگل در صفحه ۳۰ آورده است با یک‌دیگر مابین به‌نظر می‌رسند؛ خصوصاً آن‌که عبارات وی و حتی پاراگراف‌های قبل و بعد در نقل قول اول در برداشت اشتباه خواننده سهیم‌اند. اگر این توضیح را اضافه کنیم که در صفحه ۳۰ غرض اصلی نیگل بیان مشکلات فراروی بی‌طرفی است و نه انتقاد از آن، دیگر احتمال تناقض و تباین در آرای نیگل رفع خواهد شد. در مقاله مربوطه، نیگل دو چشم‌انداز شخصی و غیرشخصی را توضیح می‌دهد و با یک‌دیگر مقایسه می‌کند و مشکلات هر کدام را بیان می‌کند. در این مقاله که دومین مقاله کتاب است، بی‌طرفی همان چشم‌انداز غیرشخصی است.

۳. جایگاه نیگل در فلسفه سیاسی

برای درک محتوای کتابی از نیگل، که فیلسوفی چندوجهی و صاحب‌نظر در معرفت‌شناسی، فلسفه ذهن، فلسفه اخلاق، و فلسفه سیاسی است، باید یادآوری کرد که برابری و جانب‌داری در زمره آثار وی در زمینه فلسفه سیاسی است. از این منظر، به جایگاه این فیلسوف در فلسفه سیاسی می‌پردازیم، البته نخست، نگاهی به گستره فلسفه سیاسی در غرب در دوران مدرن می‌افکنیم:

بعد از رنسانس که یکی از دستاوردهای مهم آن دموکراسی بود روش‌های مختلفی برای حمایت از این دموکراسی شکل گرفت. اگر دموکراسی را یک ضلع از مثلث در نظر بگیریم، ضلع دوم منظومه‌ای از آرا و نظریات بود که در دفاع از این دموکراسی با عنوان لیبرالیسم ایجاد شد، اما ضلع سوم به چگونگی ارتباط بین لیبرالیسم و دموکراسی اختصاص دارد. به عبارت دیگر، نحوه دفاع لیبرالیسم از دموکراسی و چگونگی توجیه اعمال دولت برآمده از لیبرالیسم این مثلث را کامل می‌کند. در طی چند قرن گذشته، نظریه‌های مختلفی در چهارچوب کلی لیبرالیسم ارائه شده که هدف اصلی آن‌ها تبیین و توجیه نحوه تعامل حکومت‌کنندگان و حکومت‌شوندگان بوده است. این نحوه توجیه با عنوان پارادایم در فلسفه سیاسی هر از چندگاهی عوض شده و جای خود را به پارادایم دیگر می‌دهد.

بنابراین، دو ضلع لیبرالیسم و دموکراسی همیشه ثابت بوده‌اند، اما این ضلع سوم است که تغییر می‌کند. این ضلع سوم همان روش‌های مختلفی است که در دفاع از دموکراسی طرح شده و یکی از آن‌ها مشرب کانتی است.

کانت که بیش‌تر به یک فیلسوف اخلاق معروف است الهام‌بخش بسیاری از اندیشمندان در غرب بوده و دو اصل اساسی در منظومه اخلاقی وی برجسته است:

۱. اگر اعمال اخلاقی ما مبتنی بر ترجیح خود اصول اخلاقی نباشد، بلکه برای رسیدن به اغراضی باشند که برای رضایت فرد انسانی مدنظرند، این اعمال اخلاقی محسوب نمی‌شود؛ البته ممکن است اعمال نیکویی باشند، اما اخلاقی نیستند. به نظر کانت، اخلاق آن است که حسب تکلیف باشد. مثلاً وفای به عهد از آن جهت خوب است که وفاکردن به عهد خوب است و نه به خاطر ثواب یا پاداش یا خوش‌نام‌شدن در بین مردم؛

۲. مبنای یک عمل اخلاقی باید توأم با ضرورت مطلق باشد که در سه وجه ظاهر می‌شود: اول آن‌که، انجام عمل اخلاقی باید به‌گونه‌ای باشد که انگار آن رفتار مطابق قانونی عام و فراگیر برای همه انسان‌هاست؛ دوم آن‌که، در یک عمل اخلاقی کرامت انسانی مدنظر باید باشد. هر ذات خردمندی یک غایت است و نه وسیله؛ سوم آن‌که، قانون‌گذاری در جامعه چنان باید هماهنگ باشد که جمهوری غایبات برآیند آن باشد (Kant ۱۹۸۵: ch. ۲، ۳).

از این‌رو فلسفه سیاسی کانت که بر فلسفه اخلاق وی بنا می‌شود سعادت آدمی را در نوعی از قانون‌گذاری می‌داند که انجام وظیفه وجدانی و غایت‌مدارانه و نه سودانگاران‌مدنظر قرار گیرد و به‌صورت مطلق برای آحاد بشر قابل‌اعمال باشد؛ البته آرمان کانتی یعنی جمهوری غایبات، در عمل، چنان‌که خود وی نیز توقع نداشت، به‌منصه ظهور نرسید، اما تأثیرات اندیشه‌های وی در تکوین دموکراسی لیبرال از جمله در باب خودبنیادی فرد در این سیستم سیاسی آشکار است.

هم‌زمان با کانت، توجه دیگری در دفاع از دموکراسی در چهارچوب لیبرالیسم به تدریج نضج می‌گرفت، که برخلاف کانت بر نتایج و عواقب انجام کار تأکید داشت. جرمی بنتام و جان استوارت میل مکتبی را بنیان گذاشتند و توسعه دادند که دقیقاً درمقابل مکتب وظیفه‌گرا بود. آن‌چه آن‌ها پی می‌گرفتند به فایده‌گرایی مشهور شد. این مکتب فکری دو مشخصه اصلی و کلی دارد:

۱. هدف اصلی در زندگی رضایت‌مندی است و آنچه موجب رضایت‌مندی شود خوب است. معیار خوب بودن و بد بودن یک چیز برابری رضایت فرد با رضایت سایر افراد جامعه از فایده‌مند بودن آن چیز است. پس چیزی برای فرد خوب است که برای سایر افراد جامعه نیز خوب باشد؛ در غیر این صورت، فرد باید از آن چیز صرف نظر کند؛ ۲. اگر چیزی برای فرد خوب تلقی شود، در صورتی که رضایت‌مندی بیش‌ترین تعداد از افراد جامعه را فراهم کند، نتیجه که همان خوش‌بختی است فراهم‌تر و بیش‌تر است. به عبارت دیگر، میزان خوش‌بختی یک جامعه با افزایش رضایت در مقابل درد و رنج افراد سنجیده می‌شود (میل ۱۳۸۸: ۵۶-۵۸).

با وجود اقتدار طولانی مدت پارادایم فایده‌گرایی در اندیشه سیاسی غرب، انتقادات فراوان و جدی نیز به آن وارد شده که امروزه قرائت‌های جدیدی از این مکتب پاسخ‌گوی برخی انتقادات است (برای نمونه، بنگرید به Sidgwick ۱۹۸۱; Moore ۱۹۸۸). اکنون رقیبی تازه نفس با عنوان بی‌طرفی پا به میدان گذاشته است تا حلقه وصل لیبرالیسم و دموکراسی شود. واضع این پارادایم جدید جان رالز است که از منتقدان سرسخت فایده‌گرایی است و در عمر علمی خود نه تنها در پی چاره‌جویی مشکلات آن بر نیامد، بلکه با رویکردی کانتی^۲ با نظریه خود با عنوان لیبرالیسم سیاسی به رقابت با آن پرداخت. ترجیح وظیفه و تکلیف عقلانی بر اهدافی که ممکن است با غایات و اغراض و امیال فردی آمیخته شود از سوی رالز، با عنوان برتری مفاهیم حق بر مفاهیم خیر، بیان‌گر وظیفه‌گرایی این فیلسوف است. به نظر وی، در تدوین اصول عدالت، نمایندگان در وضع نخستین باید مفهوم خیر را به کناری نهند، چراکه خیرها و فضیلت‌ها، در نظر او، با آنچه حق است سنجیده می‌شود و نه برعکس (Rawls ۲۰۰۱: ۱۴۰-۱۴۱).

خیرهای مذکور به چند دسته تقسیم می‌شوند: اول منابع مبتنی بر جایگاه و مراتب اجتماعی و سیاسی و اقتصادی افراد، دوم منابع مبتنی بر توانایی‌ها و قابلیت‌های فردی مانند توانایی‌های جسمی یا هوش و استعداد، سوم حقوق طبیعی که برای همه انسان‌ها به صورت یک‌پارچه و غایت‌گرایانه تکالیفی را وضع می‌کند. این حقوق و تکالیف ممکن است تحت تأثیر مکاتب اخلاقی، فلسفی، و دینی باشند. مفهوم سیاسی مورد نظر رالز تحت تأثیر هیچ‌کدام از این سه منبع تدوین نمی‌شود، بلکه نمایندگان در وضع نخستین با توجه به این که دارای سه ویژگی آزاد، برابر، و عقلانی‌اند، مفهوم سیاسی مورد نظر را با مبنای قرارداد

خیرهای اولیه تدوین می‌کنند (Rawls ۱۹۹۵: ۱۳۱، ۶۶، ۴۷-۴۸).

خیرهای اولیه عبارت‌اند از: آزادی‌های اساسی مثل آزادی تفکر، شناخت، و بیان؛ آزادی تحرک و رفت‌وآمد و آزادی انتخاب شغل از بین فرصت‌های مختلف؛ توانایی و حق داشتن مناصب و مسئولیت اجتماعی؛ ثروت و درآمدی که قابل تبدیل شدن و صرف‌شدن در راه رسیدن به سایر نیازها باشد؛ و در نهایت مبنای اجتماعی احترام به خویشتن (Rawls 2001: 58-59).

بدین ترتیب در لیبرالیسم سیاسی که مبتنی بر بی‌طرفی است، برخلاف دو پارادایم قبلی، مفهومی از سیاست مدنظر است که اعمال و رفتار قدرت را بدون اتکا به مفاهیم فلسفی، اخلاقی، و دینی توجیه کند. به چنین روشی در نحله بی‌طرفی توجیه سیاسی (political justification) گفته می‌شود؛ یعنی توجیهی که در آن فقط به عقل عمومی رجوع می‌شود و اعمال اقتدار دولت را توجیه می‌کند.

حال باتوجه به آثار نیگل در باب فلسفه سیاسی، وی در چه موقعیتی از این گستره قرار می‌گیرد؟ به نظر می‌رسد که آثار نیگل درباره فلسفه سیاسی دارای خط سیری هم‌چون استادش جان رالز است. اولین اثر وی در این زمینه/مکان دیگرگزینی است که در سال ۱۹۷۰ منتشر شد؛ هرچند این اثر اساساً درباره فلسفه اخلاق است، اما نتایجی که نیگل به دنبال آن است تأثیر مهم و مستقیمی در فلسفه سیاسی دارد که در سطور بعد به آن اشاره خواهد شد. او در این کتاب، که در واقع بخشی از رساله دکتری‌اش تحت نظر رالز در دانشگاه هاروارد است، به دنبال بررسی و تحلیل چگونگی اثبات عقلانی انگیزه دیگرگزینی به منزله معیاری برای حل و فصل مشکلات مربوط به چشم‌اندازهای عینی و ذهنی است. در نظر او، دیگرگزینی که مبنای اخلاق را شکل می‌دهد نباید با عاطفه و میل خلط گردد (نیگل ۱۳۹۵: ۴۷-۴۹).

نیگل، برخلاف برخی فیلسوفان که معتقدند جایی برای ارزیابی عقلانی سرچشمه‌های اصلی انگیزه‌های اخلاقی وجود ندارد، در این کتاب تلاش می‌کند آرای عینی و عقلانی در اثبات دیگرگزینی ارائه دهد. جست‌وجوی نیگل بر الزامات عقلانی امری اخلاقی هم‌چون دیگرگزینی به روشنی بیان‌گر کانتی بودن مشرب اوست. هرچند دیگرگزینی کتابی در فلسفه اخلاق است، اما مبانی فراهم‌آمده در این کتاب محکی برای ارزیابی نهادهای سیاسی و اداری و قضایی است که موظف‌اند به همه شهروندان خدماتی را بر مبنای قواعد عینی ارائه کنند و نه بر مبنای عاطفه و میل. شایان ذکر این‌که دیگرگزینی را نیز جواد حیدری ترجمه کرده است. نیگل پس از اثر فوق آثار دیگری نیز در زمینه اخلاق، مباحث فلسفه

ذهن، و دیگر موضوعات فلسفی منتشر کرد. در این میان، پس از بیست سال اثر مهم سیاسی وی یعنی *برابری و جانب‌داری* در سال ۱۹۹۱ منتشر شد، که در این مقاله به تحلیل و نقد این اثر می‌پردازیم. به نظر می‌رسد آنچه بین این دو اثر فاصله می‌اندازد نه فاصله زمانی، بلکه تغییر نگاه کانتی نیگل به چگونگی حل و فصل مشکل چشم‌اندازهای عینی و ذهنی است. انگار که او نیز مانند استادش رالز از مشرب کانتی به مشی بی‌طرفی تغییر جهت داده است. با توجه به آثار نیگل، مخصوصاً محتوای *برابری و جانب‌داری*، به نظر می‌رسد که وی اکنون در پارادایم سوم یعنی بی‌طرفی قرار دارد که در ادامه به ارائه شواهد آن خواهیم پرداخت.

۴. تحلیل محتوایی اثر

به منظور بررسی محتوایی *برابری و جانب‌داری*، نخست، مروری تحلیلی به هریک از فصول کتاب می‌اندازیم و سپس برخی نکات تقدیم می‌شود. این اثر پانزده فصل دارد، در فصل اول با عنوان مقدمه نیگل بیان می‌کند که می‌خواهد به مسئله‌ای اصلی در نظریه سیاسی پردازد و البته قصد ارائه راه‌حلی برای آن را ندارد، زیرا ارائه راه‌حل دشوار است. مسئله مورد نظر وی موضوعی مشترک بین اخلاق و فلسفه سیاسی است که تاکنون لاینحل به نظر می‌رسد و آن سازگاری بین چشم‌انداز جمعی با چشم‌انداز فردی است (نیگل ۱۳۹۴: ۱۵). چشم‌انداز جمعی مطالبات جمعی را بیان می‌کند و اگر چشم‌انداز شخصی وجود نداشته باشد، اخلاقی در کار نخواهد بود و در نتیجه در جامعه فقط تراحم، مصالحه، و هم‌گرایی اتفاقی به وجود خواهد آمد که یک نظم سیاسی آرمانی را به دنبال نخواهد داشت. به نظر نیگل هر نظم سیاسی بیان‌گر یک توازن بین این دو چشم‌انداز است که اگر معقول بود، مشروعیت به وجود می‌آید.

به نظر نیگل چشم‌انداز شخصی و چشم‌انداز غیرشخصی از دشوارترین مسائل نظریه سیاسی است که بیان‌گر تعارضات درونی افراد است. وجود چشم‌انداز شخصی در درون هریک از افراد بی‌طرفی و برابری جهان‌شمول را ضروری می‌کند (همان: ۱۶). وی از مفهوم بی‌طرفی به مثابه راه‌حلی کلی در متوازن‌ساختن دو چشم‌انداز درونی انسان‌ها استقبال می‌کند، اما همان‌طور که در آغاز خود بیان کرد جهت روشن‌تر شدن موضوع در فصل دوم که با عنوان دو چشم‌انداز است به این دو مهم می‌پردازد. به نظر وی چشم‌انداز غیرشخصی در واقع انتزاع از خود و منافع خود است که باید در درون هرکس اتفاق بیفتد (همان: ۲۳).

این تعریف شاید تحت تأثیر آموزه‌های رالز باشد که تصویری بسیار مشابه در وضع نخستین را ارائه می‌کند.

از نظر نیگل تعارض بین چشم‌اندازهای شخصی و غیرشخصی برای کسانی که از نظر اقتصادی مشکلی ندارند و به اصطلاح خوش‌بخت‌اند مشکلی ایجاد نمی‌کند، اما برای انسان‌های بدبخت، از نظر اقتصادی، برابری طلبی‌ای که در سایه بی‌طرفی شکل می‌گیرد یک ضرورت مبرم است. در جهان بی‌نهایت نابرابر، مطالبات ثروت‌مندان ممکن است چالش جدی‌ای را درباره پی‌گیری برابری به وجود آورد (همان: ۳۳). وی در همین آغاز کلام هدف خود از طرح موضوع بی‌طرفی را برابری اقتصادی، البته نه به معنای مارکسیستی، اعلام می‌کند. این نگرش تا پایان کتاب در فصول مختلف دیده می‌شود.

در فصل سوم با عنوان «مسئله ناکجاآبادگرایی» نیگل به یکی از نتایج مهم تضاد بین چشم‌اندازهای شخصی و غیرشخصی می‌پردازد. به نظر او یک نظریه سیاسی در صورتی موفق است که بتواند آرمان‌ها را با منافع شخصی به صورت معقول و متوازن سازمان دهد؛ در غیراین صورت، در خصوص آرمان‌ها به خیال‌پردازی و ناکجاآبادگرایی کشیده خواهد شد. وی در این فصل به مشکلات چگونگی سازش بین کارکردهای آرمانی و اقناعی نظریه‌های سیاسی می‌پردازد (همان: ۳۷-۳۸). در فصل بعد یعنی چهارم، نیگل ناکجاآبادگرایی را به مشروعیت سیاسی مرتبط می‌سازد، زیرا به نظر وی «جست‌وجوی مشروعیت همان جست‌وجوی اتفاق‌نظر است» (همان: ۵۱). در ناکجاآبادگرایی که چشم‌اندازهای شخصی و غیرشخصی متوازن نیستند مشروعیت نیز دچار خدشه است. اگر با مبنای قرارداد بی‌طرفی بین چشم‌اندازهای دوگانه متوازن به وجود آید، «در این صورت می‌پذیریم که شکلی از بی‌طرفی به صورت مبنایی در جست‌وجوی مشروعیت وارد می‌شود» (همان: ۵۳)؛ البته نیگل بین مشروعیت و ثبات تفاوت قائل می‌شود. چه بسا نظام مشروع ولی بی‌ثبات باشد یا بالعکس؛ تعریف وی از مشروعیت مأخوذ از نظریه اسکالن (Thomas Michael Scanlon ۱۹۴۰)^۳ است. بنا به تعریف وی، اصولی که هیچ‌کس نتواند آن‌ها را به صورت معقولی رد کند مبنای مشروعیت است (همان: ۵۵). پس مشروعیت دو رکن دارد: ۱. بی‌طرفی در بین چشم‌اندازهای شخصی و غیرشخصی، ۲. جانب‌داری معقول از منافع شهروندان (همان: ۵۷).

در فصل پنجم کتاب، نیگل به دنبال یافتن مبنایی اخلاقی است که بتواند مشکل متوازن بین چشم‌اندازهای شخصی و غیرشخصی را حل کند. وی در این فصل امر مطلق کاتی را

از این باب بررسی می‌کند و البته همانند سایر فصول، مصداق این دو چشم‌انداز را به فقر و غنا می‌کاهد. از نظر او، باید اندکی سهل‌انگاری فلسفی به خرج داد تا فقیر و غنی واقعاً به صورت یک‌سان به امر مطلق تن دهند (همان: ۶۰-۶۱)، اما از آن‌جاکه انگیزه‌های شخصی هر فردی تا حد کمی به گریز از مرکز تن می‌دهند و ارزش‌های غیرشخصی را دربر می‌گیرند، بنابراین نمی‌توان یک ثروت‌مند را صرفاً با توسل به یک اصل اخلاقی قانع کرد که از منافع شخصی مشروعش چشم‌پوشی کند (همان: ۷۲). در نهایت می‌نویسد: «در این جا نیز هیچ تضمینی برای یک راه‌حل وجود ندارد، اما شاید فرد بتواند به آن نزدیک‌تر شود» (همان: ۷۴). در این فصل توسل به کانت آشکارا ما را به یاد آثار جان رالز می‌اندازد که بی‌طرفی را در ابتدا یعنی در کتاب *نظریه‌ای درباره عدالت* بر آموزه‌های کانتی بنا نهاد و حتی مؤلفه‌های مختلف از نظریه‌اش را با الهام از کانت سازمان‌دهی کرد.

در فصل ششم، نیگل راه‌حل دیگری را جهت ایجاد توازن بین چشم‌اندازهای شخصی و غیرشخصی بررسی می‌کند. او تقسیم کار اخلاقی در درون «خود» را پیش‌نهاد می‌کند، البته به شرطی که به جهان پیرامون هر فرد تسری پیدا کند (همان: ۷۵-۷۶). در این فصل نیز نگرش نیگل در تحلیل و بررسی تقسیم کار اخلاقی بر مسائل اقتصادی تمرکز یافته است. وی برخی از ثروت‌مندان در جامعه لیبرال را از مخالفان چنین تقسیم کار اخلاقی می‌داند که آشکارا در برابر طلب برابری اجتماعی مقاومت می‌کنند (همان: ۸۱). از این رو «دولت لیبرال ممکن است بهتر از رقبای خودش باشد، اما این دولت به اندازه کافی خوب نیست» (همان: ۸۰). در فصل هفتم با عنوان «برابری طلبی» نیگل در تلاش است تا ضمن تبیین مفهوم برابری طلبی بین آن و مفهوم بی‌طرفی ارتباط برقرار کند. وی می‌گوید:

بی‌طرفی محض در بن و بنیان خود برابری طلبانه است، به این معنا که از فقرا در برابر ثروت‌مندان دفاع می‌کند. برابری طلبی به این معنا نیست که به امتیازات ثروت‌مندانی حسادت بورزیم که هزینه‌اش را فقرا نمی‌پردازند، چون دغدغه بی‌طرفانه دغدغه‌ای است کلی (همان: ۹۳).

در فصل هشتم با عنوان «هم‌گرایی»، نیگل به موضوع انشقاق اجتماعی درباره فقر و غنا می‌پردازد. او دو راه‌حل معروف و مهم در خصوص حل تنازع بین چشم‌اندازهای شخصی و غیرشخصی را با توجه به نگرش اغنیا و فقرا به آن راه‌حل‌ها از باب حفظ منافع تحلیل و بررسی می‌کند. به نظر وی «بی‌طرفی برابری طلبانه هم به لحاظ نظری قابل قبول‌تر و هم به لحاظ انگیزشی معقول‌تر از بی‌طرفی فایده‌جویانه است» (همان: ۱۰۶).

فصل نهم اختصاص به ساختار و چهارچوب سیاسی و قانونی دارد که بتواند آرمان بی‌طرفی برابری طلبانه را به بهترین وجه به‌منصه ظهور برساند. به‌نظر وی «همین که فقرا دیگر در اکثریت نباشند دشمن برابری فراگیر است» (همان: ۱۱۸). هم‌چنین جوامعی که محصول قرابت دینی و نژادی‌اند و نه انگیزه بی‌طرفی، مانند جامعه آمریکا، در تلفیق برابری و آزادی و دموکراسی ناامیدکننده‌اند^۴ (همان: ۱۱۹). برای فائق آمدن بر چنین معایبی، نیگل سوسیالیسم بازار رقابتی را پیش‌نهاد می‌کند که یک سرمایه‌داری بدلی است، چیزی که به‌نظر خود وی هیچ‌کس آن را ابداع نکرده است. این پیش‌نهاد جهت جای‌گزینی سرمایه‌داری است که نتوانسته است بین چشم‌اندازهای شخصی و غیرشخصی توازن مناسب و منطقی را ایجاد کند (همان: ۱۲۱-۱۲۲).

در فصل دهم، انگیزه‌هایی که می‌تواند برابری‌طلبی را امکان‌پذیر سازد مورد توجه قرار گرفته است. نیگل برای رسیدن به پاسخ مناسب، نخست، به علل نابرابری می‌پردازد که عبارت‌اند از:

۱. تبعیض‌های عامدانه از نوع سنتی مانند تبعیض نژادی، جنسیتی، دینی، که راه علاج آن رو آوردن به صلاحیت‌هاست خصوصاً صلاحیت‌های اکتسابی؛
۲. نابرابری‌های موروثی در تملک منابع و امکانات که معمولاً از طریق والدین به فرزندان می‌رسد. عملاً راه علاجی نمی‌توان برای این نوع نابرابری یافت. هرچند قانون مالکیت بر ارث در برخی از کشورها چنین تملک‌هایی را با محدودیت مواجه می‌سازد. از طرفی ایجاد فرصت‌های ایجابی برای دیگر خانواده‌ها می‌تواند این نابرابری را تعدیل کند؛
۳. نابرابری در استعدادهای طبیعی که نیگل از راه پیش‌نهادی رالز، یعنی اصل تفاوت، سخن می‌گوید. از این سه منشأ نابرابری یعنی تبعیض، طبقه، و استعداد که بگذریم، نیگل انگیزه کوشش و تلاش را نیز اضافه می‌کند که وجه مخالف آن تنبلی است و خود موجب نابرابری می‌شود (همان: ۱۳۴-۱۳۵)؛ البته مواردی مانند بدشانسی، کشته‌شدن در تصادفات، بی‌کارشدن، و ... را نیگل ذکر می‌کند، ولی نمی‌داند آن‌ها را جزو چه طبقه‌ای بگذارد؛ به‌صورت کلی دولت را مسئول جبران آن‌ها می‌داند (همان: ۱۳۶)، درحالی‌که جان رالز تمامی این موارد را به انضمام نابرابری‌های اکتسابی با اصل تفاوت رفع و رجوع می‌کند (Rawls ۱۹۸۷: ch. ۱۳).

در فصل یازدهم نیگل بحث درباره نابرابری‌های اجتماعی ایجادشده به‌وسیله طبقه و استعداد را پی می‌گیرد. به‌نظر وی، دو امکان برای حل این نابرابری‌ها وجود دارد: اول آن‌که شهروندان سطح توقعات خود را پایین بیاورند که نیگل این شق را خیال‌پردازانه می‌داند.

دوم تحول و تبدل بنیادی افکار شهروندان مبنی بر تقسیم کار اخلاقی که قبلاً توضیح داده شد و از آن مهم‌تر تغییرات نهادی در ساختار حکومت‌هاست که به تحقق کامل‌تر برابری اجتماعی و اقتصادی منجر می‌شود (همان: ۱۵۹).

فصل دوازدهم به نابرابری‌های ناشی از برخی ارزش‌ها و استعدادها می‌پردازد که ممکن است همه شهروندان از آن استعداد برخوردار نباشند یا اصول آن ارزش را نپسندند. مثل برخی موضوعات هنری که موجب پدید آمدن ثروت‌های هنگفت و موقعیت‌های برجسته اجتماعی می‌شود. وی همانند رالز (۱۹۸۷: ۳۶۹) معتقد است که اگر عموم مردم چنین ارزش‌های هنری و ورزشی و سبک زندگی را نپسندند، یک ساختار مبتنی بر بی‌طرفی نباید آن‌ها را ترویج کند یا کمک مالی کند (نیگل ۱۳۹۴: ۱۷۲-۱۷۵).

فصل سیزدهم به موضوع حقوق می‌پردازد، از این باب که حقوق افراد چه در جنبه‌های شخصی و فردی و چه در جنبه‌های عمومی چگونه می‌تواند در نابرابری‌های اجتماعی و اقتصادی نقش داشته باشد. مبنای ارتباط چنین بخشی با نابرابری‌های اقتصادی و اجتماعی این تقسیم‌بندی از حقوق است که یا حقوق انحصاری است، یعنی دیگران از ایجاد مزاحمت در برخورداری و به‌کارگیری آن حق منع شده‌اند، یا غیرانحصاری که متعلق به عموم شهروندان است. رعایت نکردن این تقسیم‌بندی در عمل خود موجب نابرابری‌هایی می‌شود (همان: ۱۷۷-۱۷۸).

فصل چهاردهم با عنوان «مدارا» به تعارض افراد نه بر سر منافع، بلکه بر سر چیزهای ارزشمند می‌پردازد؛ تعارضی که حتی در پرتو ساختار حکومت مبتنی بر بی‌طرفی ممکن است رخ دهد. وی در بیان مشکل به‌سراغ یکی از موضوعات مهم می‌رود و آن نقش دین در جامعه به‌منزله یکی از خیرات و ارزش‌های شهروندان است (همان: ۱۹۳-۱۹۴). دولت‌ها در برابر چنین ارزش‌هایی سه موضع می‌توانند اتخاذ کنند: ۱. دولت افراد را وادار کند از شیوه مدنظر خودش پیروی کنند، ۲. دولت از طریق تعلیم و تربیت یا اختصاص منابع و امکانات شهروندان را در خدمت اهداف خود درآورد، ۳. دولت با اتخاذ سیاست‌هایی تحقق یک تصویر از زندگی را بر تحقق تصور دیگری از زندگی آسان‌تر کند. نیگل روش سوم را منطبق بر مدارای لیبرالی می‌داند که البته در میان تصورات از خیر خشتی نیست (همان: ۲۰۶-۲۰۷).

فصل آخر به محدودیت‌های دنیای فعلی می‌پردازد که به‌منزله عواملی کندکننده در مسیر گسترش رویه بی‌طرفی و برابری‌طلبی عمل می‌کنند. وی این عوامل را در دو گروه کلی دسته‌بندی می‌کند: ۱. نابرابری‌های حاد اقتصادی، ۲. تضاد شدید ارزش‌های بنیادین

(همان: ۲۱۷)، چراکه این دو مؤلفه مهم پی آمدهای مستقیمی برای شرایط اصلی نظم سیاسی عادلانه دارد (همان: ۲۱۲). از این رو، نیگل با وجود آن که آرزویش تبدیل تمام نظام‌های سیاسی به دموکراسی لیبرال برای فراهم آوردن سطح زندگی آبرومندانه است، معتقد است قبل از آن باید به فکر چیزهای دیگری بود. هرچند جهان از نظر وی هابزی نیست، ولی مشروعیت اخلاقی از میان رخت بر بسته است (همان: ۲۱۸). در این بین به نظر نیگل رفتار توأم با خست و مضحک اکثر کشورهای توسعه یافته با ملل فقیر از جمله علل این شکاف و ناهنجاری اخلاقی است (همان: ۲۱۷).

در خصوص آنچه نیگل در این پانزده فصل یا به عبارت بهتر پانزده مقاله به خواننده ارائه می‌دهد، نکاتی به شرح زیر به نظر می‌رسد:

۱. تأثیر رالز بر نیگل در جای جای کتاب دیده می‌شود، نه تنها از آن جهت که شاگرد رالز است، بلکه از آن جهت که وی در پارادایم بی‌طرفی قرار دارد. از این رو، از باب اشتراک نظر کلی در مفهوم بی‌طرفی، کتاب نیگل را می‌توان حاشیه‌ای بر *نظریه‌ای در باب عدالت* دانست. برای تأیید این نقطه نظر به یک مثال بسنده می‌شود: درباره موضوع ناکجا آباد گرایانه، که در قسمت قبل به آن پرداخته شد، نیگل آن را کشف محدودیت‌های جامعه به سامان رالزی تلقی می‌کند (همان: ۴۴). انتقاد وی در خصوص جامعه به سامان رالزی از جمله مواردی است که کانتی بودن رالز را هدف قرار داده است (همان: ۸۸). نکته‌ای که رالز بعداً در کتاب *لیبرالیسم سیاسی* این وجه ناکجا آباد گرایانه را به نحوی اصلاح کرد. وی از کانتی بودن به دلیل فراگیری اش و عدم امکان اعمال آن در همه جوامع با فرهنگ‌های مختلف دست کشید (موسوی ۱۳۸۹: ۲۰۷-۲۲۸). این در حالی است که نیگل نگرش بی‌طرفانه و هم‌لوازم آن را شدیداً برای طلبانه می‌داند (نیگل ۱۳۹۴: ۸۹) و انتقاد رالز از فایده‌گرایی مبنی بر جدی‌نگرفتن تمایز بین اشخاص را دغدغه‌ای شدیداً بی‌طرفانه می‌داند (همان: ۹۱). به عبارت دیگر، نیگل ضمن آن که بی‌طرفی و برابری طلبی رالز را تأیید می‌کند، کانتی بودن وی را نقد می‌کند؛

۲. نگرش نیگل در پارادایم بی‌طرفی متمرکز بر امور اقتصادی است. از پانزده فصل موجود هشت فصل مستقیماً به جنبه‌های اقتصادی بی‌طرفی مربوط می‌شود و در سایر فصول نیز مثال‌ها و ارجاعات اقتصادی فراوانی ذکر شده است. از این رو، توقع نیگل از سیاست تلاش در جهت ایجاد یک نظام متوازن در بین چشم‌اندازهای شخصی و غیرشخصی در حوزه و زمینه فقر و غنا و بین دارا و ندار است. موارد مختلفی از این تلقی در صفحات

قبل آمده، ولی آنچه در این جا قابل توجه است این که چرا نیگل به جنبه‌های اقتصادی بی‌طرفی اهمیت بیشتری داده است؟ تأثیر رالز در این زمینه انکارناپذیر است. رالز در نظریه‌ای در باب عدالت بخش مهمی از نظریه‌اش و کتابش را به نابرابری‌های اقتصادی اختصاص می‌دهد. از دو اصل عدالت، اصل دوم به نابرابری‌های اجتماعی اختصاص دارد که «اصل تفاوت» از آن ناشی می‌شود و از مهم‌ترین بخش‌های مناقشه‌آمیز و وجه تمایز نظریه لیبرالیسم سیاسی با سایر نحله‌های فکری در غرب است.

توجه نیگل و رالز بر نابرابری‌های اقتصادی بیان‌گر اهمیت عدالت اجتماعی در ثبات و مشروعیت سیاسی است. شایان ذکر این که اصولاً ناکارآمدی اقتصادی پاشنه آشیل هر نظام سیاسی تلقی می‌شود. از این رو، شاید بتوان گفت که یکی از دلایل استمرار دموکراسی لیبرال در سه قرن گذشته توجه به مسائل اقتصادی بوده است. این گمانه‌زنی نه به معنی دفاع از دموکراسی لیبرال و نه به معنی ایده‌آل بودن وضع موجود در غرب است، بلکه توجه به تجربه یک سیستم سیاسی است که به موضوع نابرابری‌های اقتصادی و ارائه راه‌حل‌های مختلف اهمیت داده، به گونه‌ای که توجه مذکور موجب پیروزی بر رقیبی هم چون مارکسیسم شده است؛

۳. نیگل درباره بی‌طرفی تعریف روشن و مستقلی از رالز ارائه نمی‌دهد. فقط به این نکته اکتفا می‌کند که «بی‌طرفی برابری طلبانه هم به لحاظ نظری قابل قبول تر و هم به لحاظ انگیزشی معقول‌تر از بی‌طرفی فایده‌جویانه است» (همان: ۱۰۶). به نظر وی «نگرش بی‌طرفانه هم خودش و هم لوازمش شدیداً برابری طلبانه است» (همان: ۸۹). از این رو باید به تعریف رالز از بی‌طرفی اکتفا کرد. همان‌طور که در ابتدای این مقاله ذکر شد، بی‌طرفی در نظریه رالز مبنی بر هیچ مفهومی از خیر نیست، بلکه مبتنی بر مفاهیمی از حق با عنوان اصول عدالت است که همه شهروندان در آن مشترک‌اند و این دو اصل هیچ پیش‌فرض فلسفی اخلاقی و دینی ندارد (Rawls ۱۹۹۵: ۴۷-۴۸, ۱۵۱). هر چند چنین ادعایی از سوی رالز قابل‌خداشه است و نمی‌توان آن را به سادگی قبول کرد، اما با توجه به تعرض نکردن نیگل به تعریف رالز از بی‌طرفی فرض را بر قبولی آن می‌گذاریم.

با توجه به فرض مذکور، آنچه در کتاب نیگل مهم است تأکید وی بر وجود نابرابری‌های اقتصادی و اجتماعی در جوامع مختلف از جمله جامعه لیبرال و تلاش در جهت حل و فصل آن به حدی است که خواننده را به این نتیجه می‌رساند که نظریه بی‌طرفی با گرایش برابری طلبانه فقط به حذف نابرابری‌های اجتماعی و اقتصادی توجه دارد. از این رو

سؤالی که در ذهن تداعی می‌شود این است که براساس نظریه بی‌طرفی به چه فرمولی از برنامه اقتصادی می‌توان دست یافت که بتواند با مؤلفه‌های نظریه مذکور سازگار باشد و توانایی تقلیل نابرابری‌های موجود را داشته باشد و اصول بی‌طرفی را خدشه‌دار نکند؟ آیا مکتبی اقتصادی وجود دارد که هیچ مفهومی از خیر را ترویج نکند؟ امروزه در همان جوامع لیبرال درخصوص بسیاری از مسائل برنامه‌ریزی اقتصادی اختلاف‌نظرهای جدی وجود دارد. یکی از این موارد موضوع مالیات‌هاست، که شامل نوع مالیات‌ها و درصد آن‌ها می‌شود؛ مثلاً در آمریکا جمهوری خواهان، برخلاف دموکرات‌ها، مالیات‌ها را کاهش می‌دهند و حتی برخی از طبقات و صاحبان ثروت‌های کلان را از مالیات استثنا می‌کنند. چنان‌که این خود به یک نظریه اقتصادی تبدیل شده است؛ بدین صورت که در دوران رکود، سرمایه‌های بزرگ از مالیات و هزینه‌های اضافی معاف‌اند تا تولید رونق بگیرد و مشکلات اقتصادی حل شود. حال چنین نظریه‌ای یا باید از سوی دولت حمایت و عملی شود یا دولت بی‌طرف بماند و اصولاً در وضع قوانین برای اداره اقتصاد دخالت نکند. در لیبرالیسم بی‌عملی دولت در این حد که هیچ دخالتی در اقتصاد نکند فقط به انتخاب‌گرایان (libertarianism) منتسب می‌شود که رالز از منتقدان آن‌هاست و آن‌ها نیز منتقد رالز. بنابراین، دخالت دولت امری الزامی است و از این رو موضوع بی‌طرفی دولت در امور اقتصادی یکی از چالش‌های مهم نظری و عملی مکتب بی‌طرفی باقی می‌ماند.

اقتصاد یگانه چالش مکتب بی‌طرفی نیست. دین و نقطه‌نظرات دین‌مداران در جامعه مدنظر لیبرال‌های بی‌طرف کم‌تر از اقتصاد دل‌مشغولی برای آن‌ها ایجاد نمی‌کند. این موضوعی است که نیگل هوشمندانه در فصل چهاردهم بدان پرداخته است. هم‌چنین وی، مانند استادش رالز، معتقد به لیبرال‌کردن همه جوامع است و این اندیشه ناشی از اروپا مرکزی (Eurocentrism) اندیشمندان لیبرال است.

۵. نتیجه‌گیری

برابری و جانب‌داری اثر تامس نیگل در پی طرح دغدغه‌های یکی از اندیشمندان لیبرال درخصوص بی‌طرفی و برابری است. موضوع مهم برای نویسنده در این اثر بررسی مسائل و مشکلات بین دو چشم‌انداز شخصی و غیرشخصی است، که تأکید نیگل در بین این دو منظر مسائل اقتصادی است. به نظر وی، نابرابری‌های اقتصادی در جهان کنونی و در جوامع

لیبرال به حد نگران‌کننده‌ای رسیده که سابقه نداشته است. از این رو، اولویت علاج آن‌ها از منظر بی‌طرفی وی را به مکتب برابری طلبی می‌رساند.

نیگل تلاش می‌کند که مشکلات بین دو چشم‌انداز و به‌صورت خاص نابرابری‌های اقتصادی و اجتماعی را با پیش‌فرض‌های بی‌طرفی برابری طلبانه واکاوی کند؛ البته همان‌طور که خود وی بارها در کتاب ذکر می‌کند، به دنبال یک راه‌حل مشخص و قطعی نیست، زیرا رسیدن به این نقطه به نظر وی بسیار مشکل است؛ هرچند این کار ناتمام وی را جان رالز با انتشار *لیبرالیسم سیاسی* به‌انجام رسانید، زیرا انتشار اثر حاضر یعنی *برابری و جانب‌داری* که بعد از *نظریه‌ای در باب عدالت* و قبل از *لیبرالیسم سیاسی* بوده، با تجدیدنظرهای رالز در نظریه‌اش و انتشار مقالاتی در پاسخ به انتقادات هم‌زمان بوده است. از این رو، فرض این‌که اصولاً انتقادات و دغدغه‌های امثال نیگل راه‌گشای رالز برای انتشار *لیبرالیسم سیاسی* بوده است صحیح به نظر می‌رسد. با مطالعه کتاب اخیر رالز، متوجه اثر انگشت انتقادات نیگل می‌شویم. یکی از مهم‌ترین آن‌ها که در این مقاله نیز به آن اشاره شد خروج رالز از سایه مکتب اخلاقی کانت و تکیه بر مفهوم خودساخته انسان سیاسی است. بدین ترتیب، *برابری و جانب‌داری* یک سخن درون‌گفتمانی بین شاگرد و استاد محسوب می‌شود. گفتمانی که چالش‌های جدی پیش‌رو دارد؛ یکی از آن‌ها چگونگی توجیه پشتیبانی دولت لیبرال از مکتب‌های اقتصادی باوجود نشستن بر کرسی بی‌طرفی است.

پی‌نوشت‌ها

۱. عضو هیئت علمی دانشگاه شاهد.
۲. رالز به اقتباس از کانت، اذعان دارد: «وضع نخستین را می‌توان تفسیری رویه‌ای از تلقی کانت از استقلال فرد و نیز اوامر مطلق دانست که در چهارچوب یک نظریه تجربی عنوان شده است» (Rawls ۱۹۸۷: ۲۹۳).
۳. استاد فلسفه اخلاق در دانشگاه هاروارد، او دکترای فلسفه خود را در همین دانشگاه گرفت. در زمره قراردادی‌گرایان چون جان رالز، امانوئل کانت، و ژان ژاک روسو شناخته می‌شود.
۴. جنبش وال‌استریت که در سال ۲۰۱۱ شروع شد و حوادث شهر فرگوسن در سال ۲۰۱۴ نشان داد که ناامیدی و دل‌نگرانی نیگل به‌جا و صحیح بوده است.

کتاب‌نامه

موسوی، سیدرضا (۱۳۸۹)، «بررسی بی‌طرفی در نظریه عدالت از منظر کانتی بودن رالز»، پژوهش‌نامه علوم سیاسی، س ۵، ش ۴.

میل، جان استوارت (۱۳۸۸)، *فایده‌گرایی*، ترجمه مرتضی مردی‌ها، تهران: نشر نی.

نیگل، تامس (۱۳۹۴)، *برابری و جانب‌داری*، ترجمه جواد حیدری، تهران: نگاه معاصر.

نیگل، تامس (۱۳۹۵)، *امکان دیگرگزینی*، ترجمه جواد حیدری، تهران: نگاه معاصر.

Henry Sidgwick, (۱۹۸۱), *Ethics of Methods The*, Company Publishing Hackett Indianapolis:

Kant, Immanuel (۱۹۸۵), *Critique de La Raison Pratique*, Trad. par Luc Ferry et Heinz Wismann, Paris : Gallimard.

Moore, E G. (۱۹۸۸). Books Prometheus York: New Amherst, *Ethica Principia*,

Nagel, Thomas (۱۹۹۱), *and Equality* PPress University Oxford York: New *artiality*.

Nagel, Thomas (۱۹۹۴), *Égalité et partialité*, Traduit par Cl. Beauvillard, Paris: Presses Universitaires de France.

Rawls, John (۱۹۸۷), *Théorie de la justice*, Trad. par C. Audard, Paris : Édition du seuil.

Rawls, John (۱۹۹۵), *Libéralisme politique*, Trad. par C. Audard, Paris : Presses Universitaires de France.

Rawls, John (۲۰۰۱), *Justice as fairness: A restatement*, Cambridge: Harvard University Press.

Rawls, John (۲۰۰۵ a), *A Theory of Justice: Original Edition*, USA: Belknap Press of Harvard University Press.

Rawls, John (۲۰۰۵ b), *Edition Expanded Liberalism Political*, University Columbia USA Press.

